

فهرست مضامین از باب خلاق بحری

صفحه	مضامین	صفحه	مضامین
۲۴۰	باب سی و یکم در حسد	۱۴۴	باب سی و یکم در شجاعت
۲۴۶	باب سی و دوم در فراست	۱۴۸	باب نهم در جود و سخا
۲۸۴	باب سی و سوم در اخوت خیار رستی حیا	۱۵۶	باب بیستم در غروری آدم و فرغ حاجات و اسبابات
۲۹۶	باب سی و چهارم در زینت خیار کردار سفاک و حق	۱۹۲	باب بیست یکم در خلق و زینت و خلق و احترام
۳۱۳	باب سی و پنجم در خرد و عبادت و عبادت	۲۰۴	باب بیست و دوم در خلی علم و عقود و ششتم
۳۱۵	باب سی و ششم در منفعت و سایر	۲۱۴	باب بیست و سوم در تفکر و عیب خویش
۳۲۴	باب سی و هفتم در عقل و سیاست		عیب دیگران
۳۳۶	باب سی و هشتم در یاد کردن و عبادت	۲۲۲	باب بیست و چهارم در سخن و نمانی
	کتابخانه و یاد کردن و فضیلت گردن	۲۲۶	باب بیست و پنجم در خموشی و منفعت کم گوئی
	مکان و یاد کردن و احوال مردگان	۲۳۱	باب بیست و ششم در کتمان از خود و دیگران
۳۵۱	باب سی و نهم در زینت و عبادت	۲۳۶	باب بیست و هفتم در شکر و عبادت
	دین و اهل آن و بی ثباتی آن و ترک آن	۲۴۳	باب بیست و هشتم در غیبت و عبادت
	باب نهم در وصایا	۲۴۹	باب بیست و نهم در سفر و عبادت
۳۶۴		۲۵۵	باب سی و دهم در خصلت و عبادت

نقل مطالب جلیل

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از سلام مسنون شود خاطر فضائل با شریفات القات نام بر قوم نوزدهم جمادی الاخره ششده ابره جری مع
 کتاب اخلاق محمدی تلخیص شریف سید در بخاطر هجت با رسانید المحمدی ذلک بحکایت بر اسطوره
 کتاب ایارفته بود و لیکن فقیر سیر حدیثا در دور سیده و بر لب گوشه است مع هذا حکم یک انار فقید
 و یک سر بر سر سوداوار در بقایست دلیل فرصت بود باسی حال کتاب بجان در آمد معلوم شد که وجود آن
 مجمع اخلاق دین و بان گل زمین غنیمت بود و حق اینکه در آن فکر و کسی بنظر نمی آید که اخلاق محمدی را
 علیه الصلوٰة و السلام باین طرز عجیب نگارد و سخن را با این زیبایی بر کسی نشاندند تقسیم فی الکلام
 و فرستم الی السماء الوتیه الا قلام ادام الله بر کاکم فقیر وجود شریف را غنیمت مسلمانان آن نواح میدانند
 و از روی عاظر الغیب غایب غنی باشد الله سیر قیام و بارک نمیکونی کل شانکم بجز سید البشر المحرمین فی
 علیه علی آرد صحبه افضل الصلوات و کمال التحیات مع الیدین عفا الله عنه

یا محمد لیدین

مردوم ۲۹ جمادی الاخره ششده ابره جری

سرفراز نامه که جناب حقان و سادات انساب عوارن و محامد کتساب شیخ الاسلام قدوة العلماء
 و علام اسلام کتساب و ات العظام خیر الخلق و العارجات قرآن و حمید العصر و زمان سید و عبید اللطیف
 ششده ششده محمدرین حیدر آبادی ابن سید ابوالحسن قادری مشهور ساکن در آمل و تهر
 محمدی در کتبات دایم بر کتباته کتباته که بدست مبارک خود کتبه بر فرموده

فهرست مضامین ابواب کتاب اخلاق محمدی

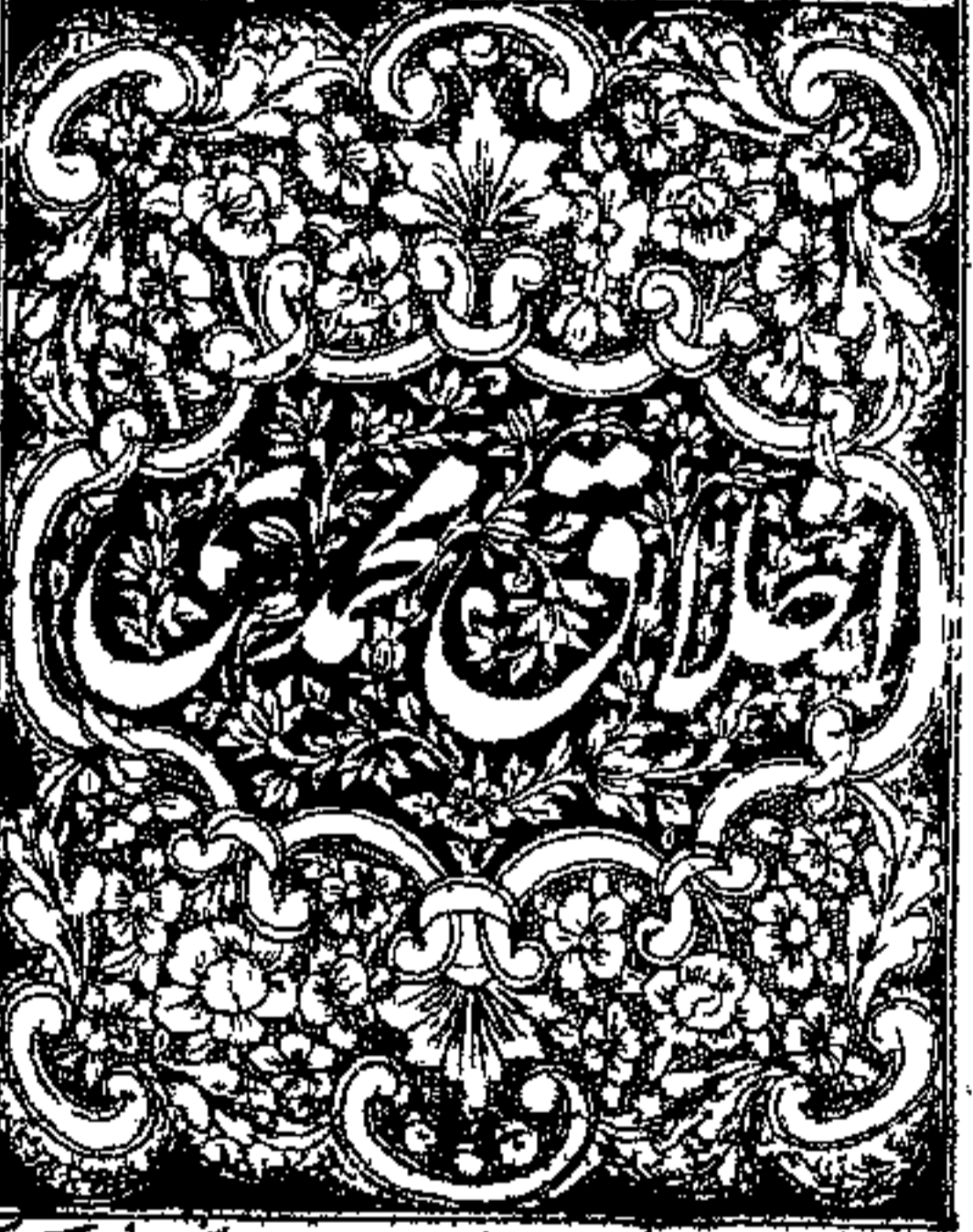
صفحه	مضامین	صفحه	مضامین
	زوج بر زوج و حقوق زوج بر زوج	۱۰	باب اول در فضیلت طلب علم و بیان حکما و با عمل و ایر عمل
۱۱۲	باب یازدهم در استنادهای مزاح		
۱۱۵	باب دوازدهم در اجابت سلام و بیان آنچه از آن حرام و آنچه حلال است	۲۳	باب دوم در عبادت و تفکر و اخلاص و نیت
۱۲۳	باب سیزدهم در سیاست تدبیر اولاد	۴۱	باب سوم در دعا و تضرع و تقوی و خشیت
۱۳۶	باب چهاردهم در حقوق والدین و فرزندان و کسب کینه پندار پشیمان	۵۱	باب چهارم در زهد و تقوی
۱۴۰	باب پانزدهم در جد و جهد	۶۰	باب پنجم در صبر و شکر و تحمل غم و آزار
۱۵۲	باب شانزدهم در سلطنت و کسب رکن کن اول برتبت و درجت و رکن دوم بر بصفت و معاد رکن سوم بر نیت و ارادت و رکن چهارم بر عبادت و عبادت رکن پنجم بر معرفت و اهلیت	۶۳	باب ششم در توکل
		۸۲	باب هفتم در خوبی قنایت و زشتی حرص و طمع
		۸۹	باب هشتم در تعظیم حاکمان و بزرگان و حق مساکن
		۹۵	باب نهم در آداب سخن گفتن و بیابان سخن گفتن و سکون
۱۵۹	باب هفدهم در دستور لغزش و کسب کینه		

۱۰۵۳۱

کتابخانه

کتابخانه کتب خطی و نسخ خطی
مکتب اعلیٰ مدرسہ عالیہ

درین کتاب شرح بر کتاب لاجوردی تصانیف مشهوره لطائف شریعی است



تألیف مولانا محمد امجد علی صاحب دہلی

مکتب اعلیٰ مدرسہ عالیہ
کتابخانه کتب خطی و نسخ خطی



بسم الله الرحمن الرحيم

محمد و سپاس بقیاس جناب ملک خلاق را سز و لغت و شنای بی منتها آتمم کارم خلاق
و سرور انبیا رسد صلوات الله و سلامه علیه و علی آله الطاهرین و اصحابه الطیبین جمعین

مشنوی

خلاق ارض سهارامی سز و	محمد بید و شنای بید و
کلاک را کو قوت تحریر آن	نطق را کو طاقت تقریر آن
در شنای او چو ذره بی نشان	جمله ذرات زمین و آسمان
در بود دریا خدا و نسو جان	گر شو و اقلام اشجار جهان
در بساطت هر کی چرخ برین	گر و د اوراق نباتات زمین
در وجود آید حکم کردگار	تغیر ازین عالم اگر عالم سز و

۲۱۲

تا ابد کتاب محمدش گشودند	در پی یک نقطه حیران تر شوند
احمد مرسل که ختم انبیاست	باعث ایجادین سر و دست
رحمت بر آل و بر اصحاب	بر روش باد و بر احباب او
گفت لا احمی و ریخا انجناب	چون کسی تعریف آرد و در کتاب
حمه تو از ما بقدر فکر ماست	بر تو ظاهر فکر ما و ذکر ماست
پس محرران چه رو بار اله	در ستایشها بچیند دستگاه

اما بعد محرران رساله و مولف این مقاله اقل خلیفه بل لاشی فی ائمه
محمد علی زیدی المتخلص بحرف غفر الله له و لو اذیه بخدمت سر امر سعادت زمره مؤلفین
و سایرین حقیقت حال خود عرضه میدارد که این بحقیقت محض و بر حقیقت را بر چند از بد و طفولیت
و غنبت به کلمات نصیحت و موعظت بوده لیکن سن نیز سبیل بوشفت بسیار شاعر
عشق انگیز شعر او اقوال حکمت آمیز حکما پدید آمد اغلب اوقات خوشتر را
مشغول شعر و سخن داشته گاه گاهی رطب و یابسی بهم بسته از نظر اهل خیره میگردد
و آتش آشفته بر جان ناتوان خویش شعل میساخت از آنجا که لطف و رحمت
حق سبحانه تعالی جل جلاله شامل حال بوده در عین شباب دولت هدایت کتب
اخلاق و سیر نصیب این کینه گردید کلام هدایت فرجام سرور نام علیه الصلوة
و السلام ادبیبی کبیبی فاحسن تا دینی آبی بروی کار آورد

چو آن رخسار و بالا باغبان دید
ز گل بر کند و سبزه از چمن بود

تا اینکه سن چهل سالگی در سنه یک هزار و دو صد و هشتاد و شش هجری قمری فصل مهم
خداوند کریم نجوی در باره این سخن عذاب الیم سبذول گشته و قوه از بجم میوم و مقام

بقدر وسع سے در امر کے کردہ باشی کہ ازان امید سے برای آخرت توان داشت
 چنان پندارے کہ ترا دو بارہ بدینا فرستادہ اند و الآن ترا هیچ فکر سے مہم تر و لایہ تر
 از فکر مرگ نیست درین روزگار شعبہ باز فکر فوت را صاحب خوبساز و فاضل
 چیزیکہ ترا مناسب احوال است دلالت میکند و آن تالیف کتابست کہ در باب اخلاق نوشتہ شد کہ انسان را
 بہ ارتزاق خلق چیری نہ و خلق نیکو جامع جمیع فضائل است و سرمایہ دنیا و آخرت نظر
 باید خوانی و بے سواد سے و بے بضاعتی و نااہلی خود نکر و مستنظر کرمیم
 خداوند کریم شدہ ابتدائاً سے بانتهای آن خداست یاری و ہندہ کہ قادر است
 بر جمیع ممکنات اگر نسبت تو خاصاً شد بود کہ ممکنان را ازان فیضے برسد لا محالہ
 منظور نظر افاضل و اکابر آفاق و مقبول خاطر طالبان علم اخلاق کرد و اول معلوم
 پس این بندہ کہینہ بعد از اول سے نماز دو گانہ رو بہر گاہ خداوندی گانہ آوردہ
 مشکلا علی التدریج و متوسلاً برسول اللہ از کتب متداولہ مثل کیمیای سعادت و
 نہج البلاغہ و ذخیرہ الملوک و اخلاق ناصری و اخلاق جلالی و اخلاق محسنی و اخلاق
 و کلمات و پوستان و ابواب الجنان و جاودان خرد و تقویٰ و حکم و انوار سہیل
 و شایستہ خوانی و مشنوسے مولوسے معنوسے و غیر بانند کے از بسیار ویلی از
 مقدار بحسب اقتضای کتاب و مناسب ہر باب از انہا انتخاب نمودہ چون کہ
 بنیادش بکلام ملک اعلام و احادیث سرور نامست نامش ہم اخلاق محمدی
 نمودہ بر عایت سنوالت بعثت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہل باب
 مرتب ساخت اگرچہ خواست کہ بطریق ایجاز بنویسد از آنجا کہ ہر حدیثی و قولی
 و حکایتی و شعرے بقامش شیرین تر و چسپان تر بود آخر الامر بدرجہ خیر الارادہ

قرار گرفت و اختصار از آن بیچ وجه صورت نهیست استعدا از بزرگان دین و
 کافران و مومنین آنست که چون عباس از جاپا و مقامی از مقامها در انطباق
 این اوراق سہوی و خطامی بنظر انورشان رسد از راه کرم و اشفاق سرمد پرده پوشی
 بیدہ خوشی خواہند شد چہ فقیر جامع آیات احادیث و کلمات موعظت و حکمت آیات است
 و مؤلف و تابع و ارشاد دین مستقیمید المرسلین مصنف رحمہ اللہ علیہم جمعین الیوم
 چونکہ رسم مصنفان و مؤلفان است کہ ختم دیباچہ باسم شان معدلت نشان
 و سلاطین عمد و زمان خود مینمایند این کثرین بندگان نیز باقتداس بزرگان
 رحمہ اللہ بجزا علی حضرت قدر قدرت نور شدید طلعت منج صولت ناہید عظمت
 مشتری ای عطار و ضمیر ظہیر سلطنت و مشیر تدبیر ملکیت لشکر پیرانے رعیت پرور
 مشید قوا عدل و انصاف قلع بنیان جور و اعتساف افتخار روسا و نوکسن
 مباشر سرکار آصفیہ حیدرآباد و فرخندہ بنیاد و کن جناب مستغنی الالقاب مالک قبا
 وزیر اعظم و انجم نواب مستطاب میر شراب علیخان بلقب بختیار الملک
 سالار جنگ بہادر و دام اللہ تعالیٰ اقبالہا و جعل علی کل خیر ما لہا کسی را الحق مستحق
 این نعمت عظمیٰ در کشور ہند ندید لاجرم با ختم آن مہابرت باسم مبارک آن
 بزرگ کردہ الہی نوودہ متوقع چنان است کہ مقبول خاطر اقدس اعلیٰ گردیدہ ہا
 زمرہ انام و استفادہ خاص و عام شملہ کتب متداولہ گردون اللہ تہا یہ و بہ

مشنوی

زہر جانان و عشق کربلا
 محراب کربلا و شہادت

<p> نه دیدیم بجز تو به بندار چمنند کند خلاق او عالمی را امرید بود عین خوشنودی کردگار بود نام نیکای ستود و صفای شود گر کسی به ز صد کیتباد نمودست اشهر درین چار سو که مختار ملک است سالار جنگ کتاب من امروز بز نام کسیت ستایش کنانند گر چه ترا ترا به اعمال صالح بود بحکم تو صد حیدر آباد باد کسی نیست جز تو به بندستان بود بهر صالح و طالح بدل بحسرت بگویند رسد کریم که دیدیم حال جهان و محمّم ازین پیش بودست بر جان ز اقران خود بودی همیشه خدا یا ز دنیا مراد استگیر در رحمت خود بر ویم میند </p>	<p> بی بر تو زیند بگویم بلند کسی را که خلاق نیک افزید رضامند سے مردم روزگار حیاتیکه باقی بودین هیات درین عهد یک لحظه مشغول داد ترا فضل یزدان بنام نکو بگویند مخلوق بند و فرنگ در نیت بلند تو این هم کسیت چه پر سیر کار و چه نا پار سا فزون تریده داد هر نیک بی نباشد بحکام جز عدل داد که بجا و ما و ای آوارگان حدیثی بگویم تو بشنو بدل که خرد همه اهل نار و نعیم تو فرست ما را بدینا رحیم همیشه بگوید مرا قدرستی بزهدم گرا فرودستی بیشتر که از نار نار سے بر آرد نفیر بفرمان تو تا شوم کار بند </p>
---	---

<p>در اندم بدرگاه رب بود و خدا کرد بر خلق حجت تمام بدیح تو گویم اگر غیب ازین سناش سرای ز کار منست که در حق خاصان خصوصاً عا ربنا هر خدمت منم کرده دور خدای جهان از تو خوشنود با وجود شرفیت بود بده دلت از غم آخرت باو باد انمی بحق سلی بو تراب</p>	<p>ازین التجا و ثنا چه سود طغیل محمد علیہ السلام سندت نیاید مرا همچین نگویم تعلق که عمار منست و عاب ز بد حست بود لا کلام ز باطن دعا گو چنان در حضور شوی بز نو شیروان و قباد بد اندیشیت اندر جنم سر یونیا غم بر تو هرگز مباد دعای شکسته دکان حجاب</p>
---	--

باب اول در فضیلت طلب علم و بیان علما و با عمل و بی عمل باب دوم
در عبادت و تفکر و اخلاق و نیت باب سوم در دعا و تضرع و خوف و خشیت
باب چهارم در زهد و تقوی باب پنجم در صبر و شکر و تحمل و فوائد آن باب
ششم در توکل باب هفتم در خوبی قناعت و زشتی حرص و طمع باب
هشتم در تعظیم مهمان و بی شکافی و حق همسانگی باب نهم در آداب سخن گفتن
و طعام خوردن و حرکت و سکون باب دهم در نکاح و حسن و قبح زنان و
حقوق زوج بر زوج و حقوق زوج بر زوج و غیره باب یازدهم در استنزا
و طریح باب و یازدهم در اجابت سماع و بیان آنچه از آن حرامست و آنچه
حلالست باب سیزدهم در سیاست و تدبیر اولاد و باب چهاردهم در حقوق

والدین و خویشان و کسانیکه باشند بشنا به ایشان باب شانزدهم در جود و جود
باب شانزدهم در سلطنت مشتمل بر پنج رکن رکن اول برتبت و در رتبت
رکن دوم بر نصفت و بعدلت رکن سوم بر نیت و ارادت رکن چهارم
بزیادت و عبادت رکن پنجم بر معرفت و الهیت باب هفتم منشور
تقدوس تاج کسریه لولفه باب سجدیم در شجاعت باب نوزدهم در
وسخا باب بیستم در غمخواری مروت در رفع حاجات و احسانات باب بیست
و یکم در خلق و رفیق و تواضع و احترام باب بیست و دوم در خوب
حلم و عفو و زشتی هشتم باب بیست و سوم در تفکر عیوب خویش و
منع عیب دیگران باب بیست و چهارم در سخن چینی و ناسی
باب بیست و پنجم در خوشه و منفعت کم گوی باب بیست و ششم
در کتمان راز خود و دیگران باب بیست و هفتم در مشاورت و تدبیر
باب بیست و هشتم در عزلت و مخالفت باب بیست و نهم
در سفر ظاہر و باطن باب سی ام در خصلت زویر تکبر و نخوت باب سی
سی و یکم در جد باب سی و دوم در فراست باب سی و سوم در اخوت
خیار و راستی و چپا باب سی و چهارم در زهد و خیار و کردار سفها و حماقتا
باب سی و پنجم در خرم و احتیاط و عاقبت اندیشی باب سی و ششم
در منفعت مال و میان روی باب سی و هفتم در عقل و صیانت مشتمل
بجملات حکمت و معرفت باب سی و هشتم در یاد کردن موت و علاج
اشکر کردن آن در دل و پیدا کردن فضیلت اهل کوناه و فضیلت مرگ و بیان

جان کندن و پدید کردن احوال مَرُوکان بآب سی و نهم در مذمت دنیا
و اهل آن و بی ثباتی آن و ترک آن **باب چهل و دوم** در وصایا

باب اول در فضیلت طلب علم و بیان علمای اهل عمل

بدانکه با اتفاق اهل عقل و نقل هیچ فضیلتی بدون علم تمام نیست و خدا ایتعالی جل جلاله
بر همه مومنان و مسلمانان از مرد و زن و آزاد و بنده واجب و لازم گردانیده
طلب کردن علم را چنانچه در کلام مجید فرمود **فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَكُمْ كَرَامَاتٌ مِمَّا تُغْتَابُونَ**
یعنی هر چه سئوال کنید از اهل علم از آنچه شما نمیدانید تا و انا شوید و نیز عمل موقوف است بر علم

رباعی

گشتی غرض عین بر هر مرد و زن	جستن علم فراغ است
کادم از علم آمد افزون از ملک	روز عرض سجده پیش ذوالکین

و فرمود بحضرت سید مرسلین و خاتم النبیین علیه وآله افضل الصلوة و اهل التحیات
قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا یعنی بگو اے پروردگار من زیاده کن علم را و این امر است
باستدعای زیادتی علم و سجده کردن فرشتگان آدم علیه السلام را بسبب
تعظیم علم و فهم آدم بود و دیگر آنکه خدا اے تقاسی پیاموخت سلیمان علیه السلام
مسئله دست نهاد بر روی او گفت **فَقَهَّمْنَا مَا سَيَكُنْ مَلَكُوتُ** و بادشاهی
پا بود بر دست بر روی نهاد و گفت **هَذَا عَطَاءُكَ** و رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود **طَلِبُوا الْعِلْمَ يَرْفَعَهُ عَلَيْكُمْ كُلُّ مَسْأَلَةٍ يَسْأَلُ بِهَا عِلْمٌ يَرْفَعُهُ**

بر تمام مرد مسلمان وزن مسلم و فرمود صلوات الله علیه وآله وسلم العلم ودرجته
 الله في الارض والعلماء اصناف لا يعنى علم ووليت خدا ميتاست
 در زمین و علماء انوار آن و خدا سے تعالیٰ میفرماید که اللہ بین اولو العلم درجات
 یعنی خداوندان علم را داده شده است درجات و منازل و فرمود صلوات الله علیه
 وآله وسلم خیر الدنیا و الاخری مع العلم وشر الدنیا و الاخری مع الجهل یعنی نیکی دنیا و
 آخرت از علم بود و بدی دنیا و آخرت از جهل حاصل می شود و فرمود صلوات
 العلم نور الايمان و سرکه الاسلام یعنی علم سیوه ایمان است و پسران اسلام
 است هر که علم نباشد یقین میدان که آن را از ایمان بهره نباشد

رباعی

بے علم کنی کار گناه هست گناه	بر خلق جهان علم پناه هست پناه
بے علم همه جهان سیاه هست سیاه	تا باد جهان ز علم باد روشن

و فرمود صلوات الله علی الناس اثنان عالم و متعلم و الباقی کما یقع لا خیر فیها یعنی
 مردمان دو نوع اند عالم است و متعلم یعنی آموزنده و یادگیرنده باقی نادان
 و فرمود صلوات الله علیه وآله وسلم سألت جبرئیل اے جبرئیل افاضل
 لا متنی قال طلب العلم قلت بعد ذلك قال انظر الى العلماء قلت
 بعد ذلك قال زبان العلماء یعنی سوال کردم از جبرئیل که کدامها
 فاضل ترست است مرا گفت طلب کردن علم گفتم دیگر گفت نظر کردن بعد
 گفتم دیگر گفت زیارت کردن علماء را فرمود صلوات الله علیهم من مات فی تعلیه قبل

بَلَوِّحٍ مُّقْتَصِدٍ سَخِلَ اللَّهُ تَعَالَى مُلْكَانِي قَبْرِ بَدِيعَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْفَيْصَلَةِ
یعنی هر عالمی که وفات کند و در طلب علم باشد پیش از آن که مقصد آن حاصل
خدا تبارک و تعالی بیا فرسند در گور او فرشته را تا او را تعلیم کند تا روز قیامت
فَرَمَوْا وَصَلَعَهُ مِنْ حَفْظِهِ عَنِ امْرِئِيكَ الرَّبِيعِيِّ حَدِيثًا كَثِبَ فِقِيهًا عَابِدًا
یعنی هر که یادگیر از امت من چلم حدیث مینویسد خدا تبارک و تعالی او را در
روز قیامت فقیه و عبادت کننده نام او را در جریده علما و فقها مینویسد فرمود
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخْبَارًا كَثِيرًا كَمَا بَيَّهَارَكُمْ وَأَقْضَاهُمْ لَكُمْ مَعْلَمَةُ الْقُرْآنِ يَوْمَ بَرَزْتُمْ
شما و فاضل ترین شما آنکس بود که قرآن بیاموزد و بیاموزانند و فرمود آن حضرت
صَلَّمَ أَشْرَفُ الْأُمَّةِ حَمَلَةُ الْقُرْآنِ

یعنی بزرگترین مهت من خداوندگان هستند

نظم

<p>اهل ایمان را شرف از خواندن قرآن بود دینت آبادان شود که حامل قرآن شود هر که خواهد تا دلش پاکیزه و روشن شود هر که با فرزند خود از بهر قرآن سرخ ببرد هست در عالم چو قرآن کان گوهرهای علم دولت از قرآن بیایی چون بقرآن تنگی چنانچه جدی کین تا چنگ بقرآن زنی</p>	<p>مونس از قرآن گزیند هر کرا ایمان بود حامل قرآن نباشی دین تو ویران بود چاره تدبیر آنکس خواندن قرآن بود رفتنش اندر بهشت جاودان آسان بود علم در قرآن طلب کن گوهر اندر کان بود دولت آنکس که قرآن خواند قرآن بود چون بین دانی که فردا هستن از قرآن بود</p>
--	---

ترجمه آن حضرت صلوات الله علیه علیهم اجمعین كَالذَّهَبِ وَالْمَشْعَلِ كَالْفِضَّةِ

وَمَا دُوَّفَاكَ الرَّحْمَانُ بِعَيْنِ عَالَمٍ حِينِ زُرْسُخِ سِتِّ وَتَعْلَمُ حِينِ زُرْسُخِ
 وَبَاقِي مَرْدَانِ حِينِ اَزْرِي رَسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمُوهُ وَعَظِيمُ الْعُلَمَاءِ وَكَانُوا
 حَتَّى جَوْنِ الْبَعْثِ فِي النَّبِيَّاتِ وَالْآخِرَةِ بِعَيْنِ بَرِيكٍ وَكَرَامِي دَارِيهِ عُلَمَاءُ رَابِرْسِيكَ شَمَارَا
 بَعْدَ اِيْشَانِ حَتِيَّاجِ سِتِّ فَرَمُوهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ خَدَمِ عَالَمِ سَبْعَةِ
 اَيَّامٍ فَقَدْ خَدَمَ اللهُ سَبْعَةَ اَيَّامٍ سَنَةً وَأَعْطَى اللهُ بِكُلِّ يَوْمٍ ثَوَابَ الْفِيْهِ شَهِيْدِ
 بِعَيْنِ هَرِكَةِ عَالَمِي رَابِعَتِ رُوْزِ خَدَمَتِ كَنْدِ حِيَانِ بُوْدُ كِهْ خَدَمَتِ كَرُوْدِهْ بَاشْدِ خَدَايْتِ
 رَابِعَتِ رُوْزِ بَعْضِ كَفْتِهْ اَنْدِ رَابِعَتِ نِهْرِ اَسَالِ وَبِدِ خَدَايِ تَعَالِي هَرِ رُوْزِ سَبْعَةِ ثَوَابِ
 نِهْرِ شَهِيْدِ وَوَكِيْرِ رَسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمُوهُ عَلَيَّ اَمْتِيْكَ كَنْبِيَّوْ نَبِيَّ اِيْمَلِ
 بِعَيْنِ عُلَمَاءِ اَسْتِ مِنْ حِينِ پَنِيْرَانِ نَبِيَّ اِسْرَائِيْلِ اَنْدِ فَرَمُوهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 اِنْ لِيْطَالِبِ الْعِلْمِ شَفَاعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَشَفَاعَةِ الْاَنْبِيَاءِ بِعَيْنِ طَالِبِ عِلْمِ
 فَرَمُوهُ قِيَامَتِ شَفَاعَتِ بُوْدِ حِينِ شَفَاعَتِ پَنِيْرَانِ فَرَمُوهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 مِنْ اَكْرَمِ عَالِمِيْ اَوْ مَتَعْلِمِيْ اَكْرَمِ سَبْعِيْنَ نَبِيَّ بِعَيْنِ هَرِكَةِ بَرِيكٍ وَكَرَامِي
 دَارِ وِ عَالَمِي رَابِعَتِ اِيْشَانِ بَاشْدِ كِهْ شَفَاعَتِ پَنِيْرَانِ بَرِيكٍ وَكَرَامِي دَارِ وِ فَرَمُوهُ صَلَّى
 سَمَعْتُ جِبْرَائِيْلَ وَقُلْتُ الْعُلَمَاءُ اَكْرَمُ عِنْدَ اللهِ اَوِ الشُّهَدَاءُ قَالَ الْعَلَمُ
 الْوَاحِدَ عِنْدَ اللهِ مِنْ عَشْرَةِ اَلْوَانِ شَهِيْدٍ قَاتِلِ الشُّهَدَاءِ الْعُلَمَاءُ الْاَنْبِيَاءُ
 وَالْاَقْتِدَاءُ الشُّهَدَاءُ بِالْعُلَمَاءِ بِعَيْنِ سَوَالِ كَرُوْمِ وَپَرَسِيْمِ اَزْ جِبْرَائِيْلِ
 وَكَفْتِمُ عُلَمَاءِ بَرِيكٍ تَرَانْدِ نَزُوْ خَدَايِ تَعَالِي يَاشْهَدُ اَكْفَتِ يَكِ عَالَمِ بَرِيكِ كَفْتِمُ خَدَايِ
 اَزْ وِهْ نِهْرِ شَهِيْدِ بَرِيكِ اَقْتِدَاءِ عُلَمَاءِ اَبِيْ اَنْبِيَا سِتِّ وَاقْتِدَاءِ شَهَدَاءِ عُلَمَاءِ وَرَمُوهُ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَخُصِّلَ الْعَالِيَةَ الْعَابِدِ كَفْتِمُ اَلْقُرْبَانِ اَلْبَدِيَّةِ اَسَاوُ

آن کسی را یک یعنی فضل عالم بر عبادت کننده چون فضل ماه شب بدر بود و بر ستارگان دیگر
 فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فضل العالم علی العابد کفضل علی علی
 یعنی فضل عالم بر عابد چون فضل من است برمت در همین معنی شیخ سعدی چو بنکو پر خسته

قطعه

صاحب دله بدرسه آمد ز خانقاه	بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود	تا اختیار کردی از ان این طریق را
گفت او گلیم خویش بدر میروز موج	این سعی میکند که یکسره غریق را

فرمود صلعم که معنی حدیث در فارسی اینست که هر که اندوگین نشود بمرگ علما بدرستی
 منافق باشد زیرا که مصیبتی بزرگ تر از مرگ علما نمی باشد که چون عالمی وفات
 کند آسمان وساکنان او بهشتاروز بروز بگریه و زاری کنند و هر که غمگین شود
 بمرگ عالمی خدای تعالی بنویسد در دفتر اعمال او ثواب هزار عالم و ثواب هزار شهید
 فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من اد العلماء خیر من دعا الشهداء یعنی سیاهی که
 علما بدان قرآن و حدیث بنویسند بتر و نیکوتر است از خون شهیدان فرمود
 آن حضرت صلعم من حفر طالب العلم فهو منافق ملعون فی الدنیا و الاخره
 یعنی هر که حرمش ندارد علما و طالب العلم را بترتیکه منافق و ملعون بود در دنیا و آخرت نحو ذیالشر

رباعی

است بود و جوید تو ز یک قطره من	مان تا کنی ببا لمان کبر و من
--------------------------------	------------------------------

بدر

زیرا که چنین گفت رسول مدنی	مَنْ أَكْرَمَ عِلْمًا فَقَدْ أَكْرَمَ مَنِي
فرمود صلی الله علیه و آله و سلم یعنی صلاح کن در حالیکه عالم باشی یا مستعلم یا پوینده	
یا سوال کننده از علم و اگر هیچیک ازین اقسام اربوبه نباشی مباش ازین چنین که	
هلاک شوئی یعنی از صحابه از آن حضرت علیه الصلوٰة و السلام سوال کرد که کدام	
عمل فاضل ترست فرمودند علم و دیگر همین سوال کرد همین جواب فرمودند تا سه بار	
آن شخص گفت من از عمل سوال میکنم نه از علم فرمودند عمل اندک با علم ستر از عمل بسیار	
جاهل فرمود صلعم مثل الدی یعمل بغير علم کمثل الحمار فی الطاحون کذا یروى و هرگز	
و لا یستطیع ان یجاوز عن مسکنه یعنی مثل آن حسیکه تحمل میکند بی علم چون خری بود که در	
آسیا سرگردان و نتواند در گذرد از مقام خود و دائم سرگردان باشد و هر	

رَبَائِع

بیاموز علم و ادب با سه چیز	زاد و زاده که کسی با هست
به تحصیل و دانش تو گویشش نما	که دانا چه شایسته نادان چه خنجر
فرمود علی علیه السلام هر طریقی که در آن چیزی بسیار کنند تنگ شود و هر	
ظرف علم یعنی که هر چند علم بیشتر در آن جا کنند گنجان تر گردد و فرمود	
مستن نیست مملوک و ابحاح و چاپلوس و در طلب چیزهای غیر علم	

مَشْنُونِی

علم در ریاضت بی حد و کثرت	طالب علم است غواص بحار
گرنه در آن سال باشد عمر او	او نگرود سیر خود از جستجو

ابوالمصنف فارابی عقب بعلم ثانی در حکمای اسلام است میگویی یکسکه شروع
 در تحصیل علم و حکمت کند باید که با ادب نیکان متادب باشد و اولاً قرآن لغت
 و علم شریعت یاد گیرد و پیرمیزگار باشد از فسق و فجور و مکر و حیل و کید و خیانت
 دوری جوید و غم و زسه نخورد و در هیچ کنی از ارکان شریعت خلل نکند
 هیچ اوسه از آداب شرع را ترک ننماید تعظیم و توقیر علمای با آرد و غیر علمای را نزد او
 و قری قدری نباشد و از برای زندگی و دنیا علم نیاموزد و کسیکه این صفات
 با و نباشد از علمای حکما نخواهد بود از سطح گفت من طلب علم را بر طبع بندگی
 و حیا و نکر دم بلکه چون جیل و نادانی مرا خوش نیاید تحصیل علوم کوشیدم و گفت
 نیکو آئینه است علم و حکمت که عیبها و سیرا در آن جاسه نماید فیثا عورس
 پیری که محبت علم داشت و مرشس می آمد که در آن سن شاگردی کند او را گفت
 شرم مدار که گویند فلانی در آخر عمر بهتر شد از اقلاطون پرسیدند که تعلم
 تا چه وقت مستحسن است گفت تا آن وقت که جمل عیب است پس انسان را لازم
 که کبر سن را عذر ترک کسب کمال و بهانه کسالت و بطلت نسازد و هم با و برسد
 گوید باکی اصل یاری دهند است مرور را بر پیدا کردن ادب گفت نیست نیست
 مرد پاکیزه ساختن نفس است بصفتهای نیک سقا و گفت تا چه وقت
 نیست که فصل با در آن نباشد یعنی هیچ وقتی نیست که کسب علم و طلب فضیلت
 در آن وقت نتوان کرد و گفت حکمت نروبان عالم بالاست اگر بیست آورو
 قدم در آن نهادی بعالمی نزدیک شدی که وصف آن بزبان نیاید و میر کورین
 علی علیه السلام میفرماید اول توانگری را طلب کردم و در خواندن علم یافتم

دوم بزرگی طلب کردم در روز شنبی یا نهم سوم سرور طلب کردم در خموشی یا نهم
 چهارم راحت طلب کردم در مطعمی یا نهم پنجم زود شنائی طلب کردم در نماز شب
 یا نهم ششم رضای حق طلب کردم در ترک معصیت یا نهم هفتم ستگاری طلب کردم
 در روزہ یا نهم هشتم بهشت طلب کردم در ترک آرزو یا نهم نهم غایت
 طلب کردم در راستی یا نهم دهم سلامتی طلب کردم در تنہائے یا نهم

قطع المؤلف

آن یا نهم بخواندن از علم تا بدانی
 در و شیم عطا کرد از راه مہربانی
 شد حاصل از خموشی الحق بزنگانے
 ہر گونہ راستے را از راحت روانے
 آن در نماز شبها دیدیم بحشم جانے
 در ترک معصیتها در یا نهم بدانی
 و اوندان بروزہ از فیض آسمانے
 بر ترک آرزوی لذات این بہانے
 دیدیم بر سہمیتها خود را بان رسانے
 دیدیم بغیرت اندر این نعمت نہانے
 اسی طالب نصاب بر خوان بیازبانے

اول تو انگری را کردم طالع در دل
 دوم طلب نمودم چون دولت بزرگی
 سوم سرور و شادی چون خواستم بیایم
 چارم سر طبع را بر دیدم بد بخشید
 پنجم نور سینه را از حق طلب نمودم
 ششم رضایت را چون خواستم بیایم
 ہفتم ستگاری چون آرزو نمودم
 نهم طلب نمودم تبت بان رسید
 دهم طلب نمودم چون بر خوشن عاقبت
 ہدم رجم طلب نمودم بر خود سلامتی
 قونی چنانہ ہلی کردم رقم مقرر

و ہم آن حضرت فرمود کہ معرفت بے علم مجال علم بے معرفت وبال

فرد

سلب معرفت و مال بود | معرفت هم بدون علم محال

در روایت صحیح آمده که اختلاف افتاد میان اهل شام و بصره
 در فضیلت علم و مال اهل شام گفتند مال فاضل ترست و اهل بصره گفتند
 علم فاضل ترست پیش حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمدند و
 گفتند سئید ما را بحق جواب بگو که امیرالمومنین گفت یا اهل شام علم
 بیشتر درجه و مرتبه از مال فاضل ترست و بیشتر اول آنکه علم میراث
 پیغمبر است و مال میراث کسری و قیصر و فرعون و روم آنکه علم زیاد شود
 بنفقہ کردن و مال کم شود بخرچ کردن سوم آنکه علم صاحب خود را نگاه دارد
 و مال را بایز نگاه داشت چهارم آنکه چون عالم بمیرد علم از او بجا نماند و در قسرها
 و عرصات با وی بود و مال نیز در یک مرگ و ارثان بر بایزند پنجم آنکه خلق عالم
 از آدسیان چهار کرده اند یک طائفه امر او یکی علما و سوم اغنیاء و چهارم فقرا
 پس سه گروه از ایشان که اعتبار و امر او فقرا اند محتاج اند بعلما و علمای ایشان
 هیچ احتیاج نیست ششم آنکه علم رانده خدای تعالی مگر جاحان و برگزیده کار
 خود مال را بدو بکاران و ظالمان و نیک و بد هفتم آنکه علم صاحب خود را
 در روز قیامت بر صراط بگذراند چون برقی در خشان و مال صاحب خود را بر صراط
 پدار و تا حق تعالی بران چه حکم کند هشتم آنکه اسے اهل شام
 هیچ کس بجمع کردن علم و دعوی خدائی نکرد و فرعون بجمع کردن مال دعوی خدائی کرد

نظم

عاشق

علم مثل جوہرست ای بالبصر	بشنوا زمین کرتو ہستی باخبر
ہست فاضل تر زبال و ملک و جاہ	علم پیش انبیا سے باہر

در بیان علماء و با علم

مقاتل بن صالح گوید نزد حماد بن سلمہ بودم و در ہمہ خانہ حصر سے و انبانی و غیر
 و مطہری بود کسی در بزدگفت کیت گفتند محمد بن سلمان ست خلیفہ روزگار
 در آمد و نیشست و گفت از چه سبب ست کہ ہر گاہ کہ من ترا بینم اندرون
 من پر ہیبت شود حماد و گفت از ان کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ عالمیکہ
 مقصود او از علم حق تعالی بود ہمہ کس از وی ترسند و چون مقصود دنیا بود او از ہمہ کس ترسند

نور

اگر شوی ز ہوا و ہوس تہی جو حباب برو سے آب توانی زدن مسلا را
 از سفیان پرسیدند کہ آدم کیت گفت علما گفتند بلوک گاہت زبا و گفتند اشراں گفت
 پر ہیز کاران گفتند سفاک گفت ظلمہ علیہ السلام سگوید ہر کہ علم بداند و بان کار کند و دیگران
 ہا سوزد او را در ملکوت آسمان عظیم خوانند فرمود علی علیہ السلام عالمیکہ
 در علم تمام باشد آنکس ست کہ مردم را از رحمت انہی نا امید نسا زد و از عقوبت
 حق چل و علما ہا یوس نگر داند و از مکر و عذاب انہی امن نگذار و یعنی پارہ
 از رجا و پارہ از خوف بگوید آوردہ اند کہ اسمعیل ساما نے بادشاہ خراسان
 و سلطانی بس سامان بود روز سے عالمی بھی نزد و سے آمد اورا تعظیم
 بسیار نمود و چون میرفت ہفت گام از عقب وی برفت مشبانہ حضرت

از صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم در واقعہ دید کہ با او میگوید کہ اسے اسمعیل کی از
 علمای امت مرا عزیز داشتی سن از حق سبحانہ تعالیٰ در خواستم تا ترا در و حمان
 عزیز دارم تو بہفت قدم در عقب و سے رفیق و ما کردم تا بہفت تن از نسل
 تو بادشاہی کنند و ہر دو و عا در بارہ تو مستجاب شد حکایت ناقلان
 آثار ملوک نامدار در کتب تواریخ و اخبار آورده کہ سلطان ملک شاہ ماسخہ کہ
 کہ در عہد خویش عظیم ملوک نامدار بود و دوران روزگار ز نام ختیار مالک و قبضہ
 اقتدار او توسن گردون انجام اطاعت احکام اورا سر نہادہ و اہلوق ایام زیارت
 امر و نہی اوراتن در دادہ روز بیت و نهم ماہ رمضان قبضہ نیشاپور را امر کر ایات
 نصرت شعار خود ساخت و خاطر از اندیشہ ترود اسفار پر وخت شامگاہ
 کہ سلطان خورشید متوجہ ملک متغرب شدہ خمیہ بیضا را بر سر چشمہ عین جامیہ
 و از کثرت غوغای روز بہم استراحت میل نخل و تخانہ شیب زمین تحت الاض کر
 یعقوب وار صدقہ دیدہ روزہ داران در انتظار عید چون روز سفید گذشتہ بود لاہرم
 ہلال عید را چون یوسف کنعانی از قعر چاہ ظلمانی سے طلبیدند عود ہوا سے
 عید در مجر سینہ بناثرہ اشتیاق سے سوختند و نعل خیال ہلال را در آتش جمع
 سے نہادند از غایت شغف رویت ہلال ہر کس از طرف بام ہستمالان آہود
 و از غلبہ خیال ہر پارہ از ابرو چشم ہر یک بصورت ہلال در آمدہ شد
 بکہ در جان فکر و چشم بیدارم توئی | ہر کہ پیدا سے شو و از دور بندارم توئی

العقیدہ مقربان بنابر حرص عید بے رعایت مقدمات شرعیہ و شرائط و عہد
 در حضرت بادشاہ عرض کردند کہ ہلال عید دیدہ شد و سلطان را بران داشتند

کہ امر فرمود تا ندا کنند کہ فردا عید است و بر معنی سناوی زوند دوران عصر کنند
 فتوے واجتہاد بود و وجود شریعت امام الحرمین ابوالمعالی عبد الملک جوینے
 کہ از اکابر مجتہدان مذہب ابن عمینے امام شافعی مطہری و استاد امام تبریز ^{سلام}
 ابو حامد غزالی سے رہم اشد مشرف بود چون از معنی خبر یافت و حال
 امر کو سناوی کنند کہ ابوالمعالی سیکوید کہ فردا رمضان است و ہر کس کہ
 بقصوای من عمل کند باید کہ فردا روزہ گیرد چون حواشی بادشاہ را ازین معنی
 خبر شد این صورت را باقی و بی عرض کردند و نمودند کہ ابوالمعالی با بادشاہ
 و مقام مخالفت است و چون عامہ این ملک اور معتقدند ہر آئینہ بقصوای
 او کار خواہند کرد نہ حکم بادشاہ و این معنی لائق دولت سلطان و جلالت ^{نشان}
 ایشان نیست بادشاہ ازین معنی عظیم متغیر شد فاما چون نیکو نهاد و صحیح ^{الکلام}
 بود رعایت و حرمت اہل علم را بر ذمت ہمت خود فرض میدانست و از
 علو شان و رفعت مکان امام الحرمین بقدر قدرت و قوسے داشت
 با جمعی از خواص گفت بروید امام را بطلعت و ادب پیش من آورید ہر چند
 گفتند چون او با فرمان شہا بجزئی سے کردہ چہ اورا با حرمت باید خوانند فرمود
 ما سخن را نشنویم بجزو خبر سے ہتک حرمت چنین بزرگے نتوان کرد چون
 امام الحرمین را بخوانند برخواست و بہان تخفیف و رخت کہ در خانہ او پوشیدہ بود
 نقش در پامی کردہ بارگاہ سلطان آمد تجاب چون این صورت مشاہدہ کرد
 بعرض رسانیدند کہ امام بدان مخالفت قناعت نکرده اکنون برخت خانہ
 بحضرت شہا سے آید و رعایت حرمت مجلس شامی نماید سلطان را تغیر ^{نشان}

و با وجود آن رعایت حرمت فرمود و امیر الحجاب را فرستاد که چرابدین طریق
 آمده چون معلوم است که باین شیوه پیش سلاطین رفتن ترک ادب است
 و امام آواز بلند کرد و گفت ای پادشاه سلطان را باید که بدست من خود بنهد
 چه دیگر کسی تقریر آن باز نتواند کرد چون بحضرت سلطان رسید گفت ای پادشاه
 من بهین جامه نماز گزارم و روا باشد جامه که در خدمت خدای تعالی توان پوشید
 در خدمت سلطان هم شاید لیکن چون عادت بدین رفته که مثل این جامه
 پیش پادشاه نروند خواستم که رعایت ادب نمایم و رخت لائق و موزون پوشم
 تا آن ساعت که فرمان رسید بهین جامه نشسته بودم ترسیدم که تا تعیر جا
 کنم درنگی واقع شود و بواسطه آن تاخیر فرستگان نام مراد در جریده باغیان
 و مخالفان پادشاه اسلام نویسند و اگر یک میز نشسته بود می همچنان بیاید می تا از فضیلت
 ساعت در اطاعت امر سلطان محروم نگشته سلطان فرمود که چون اطاعت
 پادشاه را بدین مرتبه واجب میدانی چرا بر خلاف امر منادی می کنی امام گفت
 هر چه تعلق بفرمان دار و بر ما واجب است که اطاعت سلطان کنیم اما هر چه تعلق
 بقیوسه دار و بر سلطان واجب است که از ما پرسد چه حکم شرعیست غر او ملت
 زهر همچنان که فرمان پادشاه راست فتوی علماء راست و در روز دهم عید
 کردن تعلق بقیوسه دار و نه بفرمان سلطان چون این سخن بشنید آتش
 خشمش بر لاله رضا منطفی شد و امام را با انواع اصطناع و اصناف اطمینان
 تشویق و آسوده باز بنزل فرستاد گویند پادشاهان یونان را عادت بود
 که چون بختک دشمنان میرفتند حکما را با خود می بردند پادشاه وقت بقرآن

سلطان

باید

با خود بخندید برده بود چون شب میشد در خرابها در سے آمد بخت دفع سر ما و
 روز و آفتاب می نشست روز سے باد شاه را گذر بر او افتاد گفت ای سقراط
 چرا پیش ما کم می آئی گفت مشغولم پرسید چه چیز مشغولی گفت پیغمبر سے که
 زندگی بخشید و حیات نگاهدارد و باد شاه گفت پیش ما بیا که این آموده است برای تو
 سقراط گفت اگر میباید آنم که آنرا پیش تو می یابم ترک نمیکروم باد شاه از برای او
 جایها سے فخر ابریشمی با جوهر مرصع طلبید سقراط گفت ای باد شاه بمن وعده
 کردی چیزی سے را که زندگی بر پا دار و خلاف آن بفعل آور و سے مرا حاجتی
 بنگیز برای زمین و عذاب دهن که مهانیت آنچه بان محتاجم بر جا باشم با این گفت حاجتی
 بمن دار بگو تا روا کنم گفت عنان سپار بگیر دان که مانع تابش آفتاب است و من
 میجویم که چون شاه حجاجه ایران سلطان بن سلطان بن سلطان و الخاقان بن الخاقان
 بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله له که الی و الی قرار در سال گذشته که شش ماهی سفری مقدسه با
 از زیارت عتبات عالیات آنکه سبب صلوات الله علیه مشرف شده در آنجا علم را خودست بلکه
 مهربانی همه را مورد رحمت و الطاف فرموده روز بعد برای سرکار حجة الاسلام میرزا علی نقی
 دام برکاته العالی با قصد اشرفی و یک انگشتری الماس و یک عبا شمال فرستاده
 جناب حجة الاسلام فرمایش فرموده که چون از لطف خداوند
 مرحوم باد شاه ما را احتیاج بی پول نیست پول میخواهیم و شمال و انگشتری
 باورنده که عباس قلینجان کار پرواز شام بوده بخشیده بعد با قصد تومان برآ
 جناب شیخ زین العابدین مازندرانی فرستاده ایشان هم نگرقتند بعد دوست
 تومان برای آقا سید احمد فرزند مرحوم سید کاظم رشتی فرستاده ایشان هم

نگارنده و بنابر تواریخ بخت جناب آقا مرزا محمد حسن شیرازی که فرستاده
جناب مرزا یک اشرفی برداشته فرمودند که اگر برای منست این یک اشرفی
عظیمه شاهي مرا پس و اگر برای فقراست کسی دیگر معین شود که به تحقیق تقسیم کند
این خبر که شرح بهایوسنی رسید نظر بانیکه جناب سید با اتفاق علما بیدین
حضرت ظل الهی شرفه بود فرمودند ما باید بیدین جناب سید رفته ملاقات
نماییم جناب سید رضی نشده تا اینکه در حرم محترم حضرت ظل الهی با جناب سید
در صحن زیارت ملاقات فرموده زیاد و زیاد مورد الطمان بادشاهی
شده فرمودند که این پول ما حلال و مخصوص زیارت است شما باید این پول
قبول فرمایید از سید نکار و از شاه جم جاہ اصرار بالآخره جناب سید را
خبر قبول چاره نبود بنابر اشرفی رحمت سید روانه فرمودند علی علمای دین را با جفقه دنیا
و اسباب شوکت و ثروت چه کار مالیکه احتیاج آن نه از برای آخرت باشد موجب
پلاکت باشد که در حقیقت آن بمشابه عقارب و حیات است نه مایه شهوات و لذات

در بیان علما و بے عمل

بدانکه علم نزد خدا سے تقاسمے عزیزست و عظیم از صفات حق تعالی است
ولیس و شوار بود هر عالم که بنحو و التفات نکند و این بدو وجه آسان شود و وجه
آنکه بداند که محبت بر عالم عظیم ترست و خطر او بیشترست که از جاہل کار با فرو گذارند
و خیانت عالم فاش تر بود و در اخباری که در خطر عالم آمده تا بل باید کرد
چه خدا سے تقاسمے در قرآن عالمی را که در علم خود مقصر بود بخبرسی امانند

گروه که خردوار کے کتاب در پشت دار دو سعد سے علیہ الرحمہ انرا نظم آورده

نظم

عاسے را کہ گفت باشد و بس
چون بگوید نگیرد اندر کس
نه محقق بود نه دانشمند
چار پاسے برو کتابے چند

رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت علماء امانت و در ان پیمبران اند
با سلاطین مخالفت نکنند چون کردند در امانت خیانت کردند از ایشان دور باشید

رباعی

اسے فسق و فجور کار ہر روزہ ما
وسے پر زحمت و کوشہ ما
میخندد روزگار و سے گر بیچرخ
بر طاعت و بر نماز و بر روزہ ما

ایضا فرمود دشمن ترین علما نزد حق تعالیٰ آنانند کہ بنزد امراروند
و بہترین امر آنانند کہ بنزد علما روند باید دانست قاضیان سه طائفہ اند
یک طائفہ اہل بہشت اند و دیگر اہل دوزخ اند بحکم این حدیث پیوستہ
فرمودہ الْقَضِيَّاتُ ثَلَاثٌ قَاضِيَانِ فِي النَّارِ وَقَاضِيٌ فِي الْجَنَّةِ یعنی
قاضیان سه گروه اند و گروه در دوزخ باشند و یک گروه در بہشت
و آن دو گروه کہ در دوزخ باشند یکی آنکہ ایشان را علم نباشد و از سہیل
سکہ شرعے را جواب گویند و حکم کنند دوم آنکہ ایشان را علم بود بکلی
و محابا و رشوۃ حکم کنند پس از جملہ فاسقان و ظالمان باشند چنان کہ

حق تعالی میفرماید وَ مَن لَّمْ يَجْعَلْ مَعِيَ آيَاتِنَا فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّهُ يَصِفُ الْمُؤْمِنِينَ هر که حکم نکند آنچه خدای تعالی فرستاده است او از طاعتها همان باشد دیگر حضرت رسول خدا صلعم میفرماید که الْعِلْمُ بِإِلَاحِيٍّ وَإِلَاحِيٌّ بِعَمَلٍ وَبِعَمَلٍ رِبَالٌ وَبِرِبَالٍ كَارِسَةٌ بَعْدَ بَعْدٍ و دیگر حضرت رسول خدا صلعم فرموده كَسَبَ نَبِيُّ الْعَالَمِينَ كَسَبَ هَوَاءَ النَّاسِ لَا يَكُونُ أَحَدًا مِّنْهُنَّ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی نَبی عالمی راست که سخن گوید بگو مردمان که در روز قیامت هیچ کس را عذاب از وی سخت تر و دروناک تر نباشد و دیگر خدای تعالی میفرماید كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ یعنی امر میکنید مردمان را باینگونه و فراموش کرده اید نفسها سے خود را و شما که علمائید خوانندگان کتابید و دیگر حضرت رسول خدا صلعم فرموده الْعَالِمُ بِإِلَاحِيٍّ كَنَجْمٍ تَلَامُ بِإِلَاحِيٍّ فَالنَّارُ أَوَّلُ سَبِيلٍ یعنی عالم بعمل چون درخت بی میوه بود که با آتش سوزان سزاوارتر بود چه هر درخت که او را میوه نباشد بغیر از آتش جای آن نباشد

رباعی

جان او از علم او آگاه نیست	عالمی را که عمل همراه نیست
کش بجز آتش پناه و راه نیست	چون درخت بی برست اندر مثل
پس ب تحقیق باید دانست که عالم بی عمل بیگانگیست و عمل بی علم نیکوست	علیه ترا امروز در طاعت نیار و در معاصی باز نذار و فردا از آتش و فرخ نیز نزار

رباعی

علیه که ترا بحق رساند بطلب	علیه که ترا بطاعت آرد بطلب
----------------------------	----------------------------

چشمه

عسلیکہ ترا باز نذار دزگناہ

تختیق بآتش رسانہ مطلب

صاحب ذخیرۃ الملوک آورده کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ حق جل و علاہ هیچ پیغامبر سے نفرستتا دگر اورا خواص اصحاب بودند پس آئی پیغامبر در میان اصحاب خود زندہ بود بکتاب و فرمان حق عمل میکرد و چون او وفات یافت آن خواص اصحاب برسیرت پیغامبر خود بودند چو ایشان منقرض گشت تذقوتی سخنهای ایشان یاد گرفتند و بر سر منبر برآمدند و سخنهای ناپسندیدہ گفتند و کارهای ناپسندیدہ کردند پس از من نیز بچنین خواهد شد پس ہر کہ ایشان را ببیند بروی واجب است کہ برایشان بست ترا کند یعنی ایشان را قتل کند و اگر بست نتواند بزبان برایشان انکار کند و اگر بزبان ہم نتواند بدل ایشان را دشمن دارد و ہر کہ بدل ہم دشمن نذارد اورا از اسلام هیچ نصیب نیست

مثنوی

دید شیطان را یکے مرد زمان
گفت در ویشش کہ ای ملعون مست
در جویشش گفت شیطان امی غریزہ
خود مرا کار سے نماندہ در جهان
مالمان از من بسے عالم تراند
مین ہمہ مکر سے کہ در و نفس شان
کوششہ بود فارغ از جهان
ایچنین بیکار چون داری نشست
این زمان از عالمان ہستند نیز
کار من ظاہر شود زین عالمان
بہ زمین ضد نفس را رہہ پیڑشت
نیست آگاہی ہے ترا علیہا ہر از ان

و خیرست حق تعالیٰ و سحر فریاد بیوشع بن نون کہ بعد ہزار ہزار مردم از قوم تو ہلاک خواہم کرد و جیل ہزار از نیک مردان و شصت ہزار از اشرار گفت بار خدا یا نیکان را چہ ہلاک مے کنے گفت از ان کہ با دیگران دشمنے نکر وند از خوردن و خاست و نشست و معاملات ایشان چند نکرند

قطر

چو از قوسے یکے بیداشتی کرد	نہ کہ را منزلت ماند نہ سرا
نہے بنیے کہ گاوسے و علفت ہزار	بہ لاید ہمہ گاوان و ہرا
رسول اشترصلی علیہ وآلہ وسلم سیرماید عذاب ہچکس در قیامت	عظیم تر از عذاب عالمے نبود کہ وسے بعلم خود کار نکند

نقطہ

از من بگو سے عالم تفسیر گوی را	گر در عمل نکوشے تاوان خسری
باید رخت علم ندانم بچہ عمل	با علم اگر عمل نکنے شاخ بی بری

حق تعالیٰ و سحر کرد بہ داؤ و علیہ السلام کہ یا داؤ و عالمی کہ دوستی دنیا اور راست کردہ از وسے سوال کنن کہ او ترا از دوستی ہن پہنڈ چہ ایشان راہ زمانند بر بندگان من اشع بن اردوان گوید گناہ بدست از ہر کہ بوجود آید و از علما بدتر چہ علم سلاح محار بہ شیطان ست چون خداوند اسلحہ را با سیر بر بند شرمندگی افزون تر بود از سطر گفت اول عیب باو بدیہا از خود دور کن پس زوش بمرسان کہ اگر چنین نہ کنی از علم پرہ و فائدہ نخواہی یافت

ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ گفت در دوزخ واوسے سے است کہ بیچس نشود
در اینجا الا علیما کہ بہ زیارت سلاطین روند

زکر سجد شہارآن خدا نگہ دارد کہ صد مرتبہ بیک حلقہ کہند اینجا
محمد بن سلمہ گوید کس بر نجاست آوسے نیکو تر از عالم بردگاہ تو

مشہوری

علم چون آموخت گشت از ضلالت
سگ چو عالم گشت شد چالاک و زین
علم چون بر دل زندیارسے شود
می کند در بیشہا صید حلال
سگ چو عارف گشت شد ز اصحاب کہنت
علم چون بر تن زندیارسے شود

سقاہ گفت عالم طبیعت و مال زمین ہر گاہ طبیعت من گرفتار آید علاج دیگران ہر گاہ

مشہوری

حکمت دنیا فراید ظن و شک
ول زد و نشہا بستند این فوق
حکمت دینے پرو فوق فلک
زنانکہ این دانش ندانند این طریق

گفتہ اند خنک آنکس کہ میرد و گناہان او با او میرد و کسی چنین بودہ باشد
کہ گناہان او ہر ارسالی بعد از وسے بہاندیکے از علماسے بنی اسرائیل
توبہ کردو۔۔۔ آمد بر رسول آن دوزگار کہ اورا کیوسے اگر گناہ تو میان
من و تو بود سے پیام زید سے اکنون تو خود توبہ کردی آن قوم را کہ گمراہ
کرد سے و چنانکہ بہاندند آنرا چہ کہنے و برای انیستہ کہ علماء پر خطر اند

گناه ایشان یکی هزار است و طاعت ایشان یکی هزار که ایشان را ثواب
 کسایتی که با ایشان افتد کنند حاصل آید و باین سبب واجب است
 بر عالم که صحبت نکند و چون کند پنهان کند بلکه اگر خود میباید
 باشد که خلق باین دلیل بشوند از غفلت ازان حذر کنند

فرد

حافظی خور و زندگی کن خوش باش ولی
 دام تذویر کن چون دیگران قرآن را
 هیچ صحبت عظیم تر از جمل نیست چنین تعلیم کردن شاگردی را که در آن
 مقصود او آنست که تاز قضا و اوقات و مال ایام و مال سلطان دنیا
 بدست آورد و بیایات و مناقشه مشغول شود حرام است و اگر بدرس گوید
 نیت من نشر علم شرع است اگر او بفساد بکار و در من ماجور به نیت خود با هم
 این جمل محض است و مثل او چون کسی بود که شمشیر یکسے بنشد که راه زند
 و انگور یکسے بنشد که خمر خواهد کرد و گوید که مقصود من سخاوت است که خدا
 تعالی بچکس را از سخته دوست ترندار و این جمل او بود بلکه چون دانند که راه
 خواهد زد و شمشیر از دست او بیرون باید کرد چگونه رود او که در کمال
 بوسے دید بلکه همه ساعت بنده اسے نیا مهیده اند از عالم فاجر
 و هر شاگرد که از وسے اثر صحبت دیده اند مهجور کرده اند

فرد

بگفتند مرا مسلم و من آموختن
 هر چه میباید دان بدست راه زن

بگفتند

تشیع و ادون در کفت زنگی مست	به که آرد علم را تا کس بدست
صیله آموزان جگر با سوخته	فعلها کوفت کرا آموخته
صد هزاران فضل و اراز علوم	جان خود را سے ندانند این ظلوم
بسیار عالم ز دانش بی نصیب	حافظ علم است آنکس بی نصیب

گفته اند گناهی که پیامر ز ندانست که بنده گوید این سهل است کاشکی گناهان
 من چنین بود و و سے آمد بر سیکه از دنیا که بجز و سے کناه منگرو به بزرگ
 حق تعالی نیکو که فرمان و سے را خلافت کرده و هر چند بنده بجلال حق تعالی
 عارف تر کناه خرد و به نزد او عظیم تره گفته اند که کبیره با ستغفار صغیره است
 و صغیره با صرا کبیره است و در خبر است که دیوان گناهان سه است
 دیوانی که پیامر زندوان شرک است و دیوانی که پیامر زندوان گناهان است
 که میان بنده و میان خدای تعالی بود و دیوانی که فرو نگذارند و آن دیوان
 مظالم بندهگان است و بد آنکه هر چه برنج مسلمانان بان حاصل شود ازین جمله
 باشد اگر در نفس بود و اگر در مال و اگر در حشمت و مرویت بود و اگر در دین
 چنان که کسی خلق را بدعتی دعوت کند تا دین ایشان بر ویاسک
 بچلیس کند و سخنها گوید که خلق بر معصیت دلیر شوند گفت جابر انصاری
 که امیر المؤمنین علی علیه السلام بین گفت ای جابر قیام و پایدان
 دنیا بوضع خوب چهار چیز است مادر آنکه این چهار چیز بحال خود باشند و وضع
 هم بحال است یکی عالم که عمل بعلم خود کند دوم جاهلی که از تعلیم عاز نماید سوم
 تو نگر که غشش بفقرا نماید چهارم فقیر که نفرو شد آخرت خود را بید تیا و قتی که

عالم علم خود را ضائع نماید و جاہل عار از آموختن کند و ہر گاہ غنی نجیبی نماید
و فقیر آخرت خود را بدنیافروشد پس وقتیکہ چنین کنند ہلاک شدند و ہمگام
گردند و واپس رفتند از آنچه مخلوق برای آن مشغول بودند پس یل بر ایشان وای بر ایشان

مشغولی

قیمت ہر کلاسیدانے کہ چہیت	قیمت خود را ندانے جمعیت
دانشے باید کہ ہاش زان سرست	زانکہ ہر فرسے ہاش ہر سرست

و فرمود علیہ السلام یعنی قیمت کناریہ گرفتن و ترک کردن مردم از طلب
علم گریہ اسے اینکہ سے پیشند علماء را کہ منتفع نشے گردند از علم خود و چہیت علم
نمونہ حال آنکہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ نبیاء میگیم بخدا از علیہ کشف

شہرت

خواب پیدا ریت چون باوشست	واسے پیدا رے کہ بانا و اشست
--------------------------	-----------------------------

از حضرت عیسیٰ علیہ السلام منقول است فرمود کہ دشمن ترین علماء نزد
حق تعالیٰ عالمی است کہ دو ستارہ بود شہوت را و یاد کردن مردم را و
خوابان این کہ در مجالس جاہلی اور فراموش کند و بطعام اور ادعوت نمایند

شہرت

مسلم کہ تو تراندہ ستانند	جس از ان علم بہ بود بسیار
--------------------------	---------------------------

در بعضی از کتب منزه مسطویست که نفع نماید علمی که خوانند تا عمل نکند
 با آنچه دانند که درست است که پشیمان ترین مردم در وقت مردن عالمان پنهان
 علی علیه السلام فرمود بسیار عالمیکه عمل او بر علم غالب کرد و او را بکشتن و به
 و آن علمیکه او دارد فائده بر او نرساند و فرمود آن حضرت علیه السلام
 خود بینی و خود پسندی از ترس مانع اند یعنی کسیکه بعلم و عمل خود مغرور باشد
 و خیال کند که کمال علمی و عملی حاصل دارد و خود را مستغنی بنماید و طلب زیادتی
 علم و عمل نکند همیشه در آن مقام بماند که باشد و از ترس و تنزاید محروم گردد

باب دوم در عبادت و تفکر و خلاص و نیت

بدانکه عبادت پرستش جناب احدیت باشد با داسے فرائض و واجبات
 و ترک تباح و محرّمات و انقیاد او امر و نواهی و اتباع سنن حضرت سائین
 و مقررات که عبادت حق سبحانه و روینا و اسطه سلامت است و در عقوبت بطریق کرامت

بیت

سر بایه سعادت دنیا عبادت است سپر بایه گرامت حق عبادت است

حضرت مرتضیٰ علی علیه السلام در زمان خلافت روز با بسا ختن مهاجر
 خلایق مشغول بودے و شبها بعبادت و طاعت خالق اشتغال نمودے

گفتند یا امیر جمہور این چه رنج بر خود روا سے دار سے نہ پروز آسائینی
 و نہ شب آرامشی فرمود کہ اگر در روز بسا ایم کار عیبت ضایع ماند و اگر در شب

بسیار محم فردای قیامت کار من صنایع مانند پس روز مهم مردم سازم و شب
 بکار من سے پردازم و هیچ وزه نیست از ذرات آسمان و زمین که نه بر این
 حال تسبیح و تقدیس میکنند آفریدگار خود را و میگویند این است قدرت بر کمال
 و این است علم بی نهایت و این بسیار تر از آنست که بتفصیل در آید
 بلکه اگر همه دریا ببارد و شود همه آفریدگان کاتب شوند و بجزای دراز
 بنویسند آنچه گویند اندکی باشد از آنچه هست و تحمید و تجید مرزا جلال اسیر است

قطعه

<p>اسے دانہ تسبیح خیالت دل و دانا یک توشه کشش وادی شوق تو تو کل جانیکه شود سایه فکن پر تو مهرت در میگذرات در کفلاطون خم آبی مشغول بذر تو اگر نیست شب و روز اگر کوه کمر بسته محمد تو نباشد</p>	<p>سر حلقه مستان رخت دیده بینا یک گم شده راه خیال تو تمنا غورشید شود مردمک دیده حریبا در انجمنت معن خرد پنبه بینا تسبیح جناب از چه بود در کف و دریا تنها نه شود متکلف خلوت صحرا</p>
--	--

سلیمان بن داؤد علیهما السلام روزی میرفت در مرکب عظیم و مرغان
 و دیو و پری همه در خدمت او میرفتند بعباده از عباد بنی اسرائیل
 بگذشت گفت پادشاه داؤد خدا سے تعالی ترا ملکی عظیم داده گفت بکنش
 در صحیفه مومن بهتر از هر چه پس داؤد را داده اند که آن تسبیح بماند و این ملک است

بیت

بیت

پس از سی سالین منی محقق شد بجا قاضی که یکدم با خدا بودن به از ملک یمانی
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از دنیا سر چیز مرادوست کرده اند زبان
و بومی خوش در روشنائی چشم من در نماز است نماز از یادوت در جهنم است
هر که چون بهائتم بود و از دل بخیر باشد و خبر حواس نداند هرگز باور ندارد
که نماز خوش بود و آنرا دوست توان داشت و آنکس که عقل بر روی غایب بود
و از درجات بهائتم دور تر بود آئیر المؤمنین علی علیه السلام میفرماید که سلام
عبادت از تسلیم است و تسلیم عبارت از یقین و یقین عبارت است از تصدیق
و تصدیق عبارت از اقرار و اقرار عبارت از ادای است و ادای عبارت از
عمل رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یکساعت تفکر بهتر است از یک ساله
عبادت و در قرآن بسیار جا به تفکر و تدبر و نظر اعتبار فرموده

مشنوی

تفکر کن تا وارسی از فکر خود
چون در معنی زنی بازت کنند
فکر کن باشد که بکشتاید رسی
فکر کن تا فرود کرده از حسد
پژ فکر است زن که شبانزت کنند
راه آن باشد که پیشین بدیشه
عیسی علیه السلام را گفتند در روزه زمین مثل تو هست یا روح الله گفت
هست هر که سخن او همه ذکر بود و خاموشی او همه فکر و نظر او همه عبرت بود و اولین است

مشنوی

ا ذکر انگر شاه ماه ستور داد
اندر آتش دید ما را نور داد

گفت اگر چه پاکم از ذکر شما تو که حق پاک است چون پاک بسید چون در آید نام پاک اندر زبان اسم خواندے روسے راجو	میست لائق مر مرا تصویر با رخت بر بندد برون آید پدید نے پیدے ناند و نئے آن زبان سہ بہا لادان نہ اندر آب جو
---	--

حسن بھیری رضی اللہ عنہ میگوید ہر کہ خدا سے راسخاخت اور دوست دار و دوسر کہ دنیا راسخاخت و برادر دشمن و مومن تا غافل نشود و شاد نشود کہ چون اندیشہ کند اندوہ بگین کرد و قیثا غورث کہ شاگرد اصحاب سلیمان علی نبینا و علیہ السلام ست میگوید ہر شب پیش از ان کہ خواب روی تامل کن کہ در ان روز از تو چه چیز بقیل آیدہ اگر چیزے یافتی کہ سزاوار نکردن بود برگردان آن نفس را سزانش کن و پشیمان باش و اگر کار خیرے از تو در آیدہ حق تعالیٰ را شکر کن و اگر چیزے از تو فوت شدہ با اندوہ و ملامت باش کہ چرا از من چنین چیزے فوت شدہ و چون این را پیشہ کردی بغیض و رحمت بسیار میرے دانائے گفته کہ ہر سخن کہ نہ ذکر خداست لغو ست و غموشے کہ نہ فکر ست سہو و غلطی کہ نہ عبرت ست لہو

رباعی

از ہم پاشیدے و فراموشدے ریشیت جو و گندم شد و آدم نشدے	ختم شد قد تو بسجدہ ختم نشدے رفتی از کار و سپے کاوسے باش
--	--

ابو امامہ کیے یادید کہ در مسجد میگریست و راجو و گفت چون تو کہ بودی اگر انیک

۱۰

و مسجد میں گئے درخانہ کر دے فرمود علیہ السلام یعنی گناہ ایک تڑا ازان بہت
 حاصل شود و ایذا کشتے بہتر از کار نیکی کہ ترا بچب آرد و سرکشی رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرمود بر امت خود از بیچ چیز چنان نمی ترسم کہ از شکر گمین
 گفتند آن چیست یا رسول اللہ گفت ریاء پر روز قیامت حق تعالی گوید اے
 سرسایان نزدیکان کسان دید کہ عبادت بر ایشان کر دید و جزای خود طلب کنند

مشنوی

ور حدیث آمد کہ تسبیح از ریاء | ہجو سبزہ کو لحن دان ای کیا
 و اے بر کسانیکہ ایشان نماز بسہو و ریاء کنند و سیکے پرسید از رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم کہ رستگار سے چیست گفت در ان کہ طاعت خدای تعالی
 و اے و ریاء مردمان نکنے و گفت روز قیامت یکی ریاء ورنہ و گویند
 چه طاعت و اے گوید جان خویش در راہ خدا فدا کر دم تا در غزا مرا بکشند
 حق تعالی گوید دروغ سے گوئے براے آن کر دے تا گویند فلان مرد
 مردانہ است اور ابد وزخ برید و دیگر سے ریاء ورنہ و گویند چه طاعت کردی
 گوید ہر چند آسم بصدقہ و آدم گوید دروغ گوئی برای آن کردی تا گویند فلان شخص
 سخت اور ابد وزخ برید و دیگر سے ریاء ورنہ و گویند چه طاعت کردی گوید علم تو ان
 آسم ورنہ بسیار بر دم گوید دروغ گوئی برای آن آسم حتی تا گویند فلان عالم ست اور بسوز

بیست

حاشا کہ خلق کار بر اے خدا کنند | تعظیم مصحف از سہ عروت طلب کنند

در خصوص خلاص و نیت

بدان که اهل بصیرت را مکشوف شده است که خلق همه هلاک شده اند الا
عابدان و عابدان همه هلاک شده اند الا عالمان و عالمان همه
هلاک شده اند الا مخلصان و مخلصان بر خطه عظیم اند

بیت

هر که با خالص قدم میزند عیسی وقت است که دم میزند
اخلاص نیت پاک خستن عمل است از ریاء عرض و سایر اعلل است که در نیت باشد غرور

مشنوی

کار پنهان کن تو از چشمان خود چونکه اسرار پنهان در دل شود گفت پیغمبر هر آنکه سزفت دانه چون در زمین پنهان شود	تا بود کارت سلیم از چشم بد بر مراد تو زودتر حاصل شود زود کرد و با مراد خویش حفت سز شان سزبری بستان شود
--	---

پس باید که در هر کار که سازد نیت او طلب خوشنودسے حق سبحانه باشد
و نفس خود را در آن دخل ندهد که غرضها سے نفسانی عملها سے حقانی را تباد
نیت مومن بهتر از عمل و کردار اوست این خود پوشیده نباشد که کردار
بے نیت عبادت نبود و نیت بے کردار طاعت بود موم چنین پسندارند
که نیت براسے عمل بے باید و حقیقت آنست که عمل برای نیت می باید که مقصود
از همه گردش دل است که مسافران جهان دل است و سعادت و شقاوت

اور است و تن اگر چه در میان خواب بود و لیکن تیج است همچون شستر کہ اگر چه
 حج بے اونیت اما حاجے اونیت در بنی اسرائیل یکی تیلی بزرگ از رنگ
 بگذشت و وقت قحط بود گفت اگر اینہمہ گندم بودے مرا ہمہ بدر ویشان آدمی
 و حے آمد بر سول روزگار کہ اورا بگوے کہ خدا سے تعالیٰ صدقہ ترا پذیرفت
 و چند ان ثواب داد و ترا اگر تو داشتے و بصدقہ دادے همان بودے
 آورده اند لقمان را صاحب او گفت کہ از ان گو سفند کہ کشتہ اند بہترین عضو
 را بیار لقمان دل گو سفند را آور و روز دیگر گفت کہ بدترین عضو ہاے گو سفند
 را بیار لقمان این بار ہم دل آور و پسید کہ سبب چه بود لقمان گفت اگر دل را
 تیرگی و آلودگی نباشد بہترین اعضاست والا از ہمہ ترست سول صلی
 علیہ وآلہ وسلم فرمود چون دو مرد با یکدیگر شمشیر کشند و یکی کشتہ شود و کشتہ
 و کشتہ ہر دو دوزخے اند گفتند کشتہ باری چرا گفت بانکہ بخواست کہ کشتہ
 اگر تو آستی بکشتی و اینہمہ قصد دل بیش نیست و شک نیست کہ اگر کسی در جامہ
 خواب زسنے یابد و باوسے صحبت کند بر گمان آنکہ بیگانہ است زیر کار شود
 اگر چه زن و سے باشد سول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بہترین شہیدان
 است من بہترین ہالین میرند و بہر کشتہ باشد در میان دو صفت کہ نیت او خدا بہتر دانند

قطع

چشم بد خود بعیب کس باز من

اندر رہ حق تصرف آغاز من

خود را تو درین میانہ انباز من

ستر دل بہر بندہ خدا میداند

و اینکہ سول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت انما الاعمال بالنیات

و اینکہ سول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت انما الاعمال بالنیات

زندگانه که معصیت نیز نیست خیر از جمله خیرات شود این خطاست مثل کسی مسجد را باط
 و مدینه کند از مال حرام و گوید نیت من خیر است و اینقدر نداند که قصد خیر کردن بشر فری
 دیگر بود و طلب علم فرضیه است و بیشتر بلاک خلق از جهل است معروف کرخی خود را با زبان
 میزبوی و سگفتی نفس اخیاصی تخالضی افلاص کن تا خلاص یاب چنانچه حضرت شاه ولایت شاه
 علیه السلام میفرماید که **اَللّٰهُمَّ مَا عِبَادُكَ خَوْفًا مِّنْ ذُرِّيَّتِكَ وَلَا مَعْرَفًا مِّنْ جَنَّتِكَ**
بَن جَدَّتِكَ اَخْلَا لِعِبَادِكَ فَقَبِدْ لَكَ یعنی بار الهی نمی پرستم ترا بجهت ترس از آتش تو
 نمی پرستم ترا از جهت آنکه طمع در بهشت تو دارم بلکه ترس از او را پرستش یافته ام و از آنچه ترا
 پرستش میکنم اینست معنی خلاص آن شخص که این عمل از او ظهور آید از جمله مخلصان است
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق سبحانه تعالی فرستاد فرشته که فلان شهر زیر زمین گفت
 بار خدا یا فلان اینجا است و گوییم که این معصیت نکرد چگونه گفتم بکن که هر که بیاعتنا رود
 ترش نکرده جهت معصیت دیگران * * * * * **ف**

سجده بی عشق و بی بر سر خود میزنند | اگر چه زیاد کار آدم کرد ولیک آدم نبود

فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه کسی را بظلم کشند یا سز نماند یا سبید
 که لعنت است بار و بر آنکس که ببید و وقع تواند کرد و نکند **ف**

کنن اعانت ظالم ز ساد و بوجها | آری تیغ سنگ فسان را سیاه رو سازد

حکایت یکی از پیران سیصد و سی ساله نماز قضا کردم که همه در صف پیش کرده بودم که
 یک روز دیرتر رسیدم در صف آخرین بماندم در باطن جمع و حجابی یافتم از مردم که گویند ویرانده
 پنجم که ستر من همه از نظر مردم بوده است تا مرا در صف پیش ببیند پس خلاص آنست که در نشستن
 آن دشوار است و کردن آن دشوار تر و هر چه شکر است و بی خلاص نماند پخته بود

باب سوم در دعا و تضرع و خوف و خشیت

بدانکہ آن عرض نیازست بہر گاہ الہی و در خواستن مرادات از فیض باری
 نامتناہی و دعا براسے تحصیل منفعتست یا برای دفع مضرت و سلاطین را
 از ہر دو نوع چارہ نیست یکے جز منافع کہ نظام مملکت و قوام سلطنتست
 آثر ابراہیمی و نیاز از حضرت غنی کا رساز و در خواست باید نمود تا بفرغت بسر از مبتگان آید

ہیبت

برسند ناز کے نشیند بپراو آتکس کہ رہ نیاتر بر دل کبشاد
 دوم دفع مکارہ و مضار کہ آن هجوم خصم و غلبہ دشمن یا بشد یا بلا ہاسے دیگر
 چون الام و اسقام بدان نیز جز بتضرع و بجاو زارست و دعا منافع
 نکر و دنیا نچہ مولوسے روسے قدس سرہ در مشنوسے فرمودہ

مشنوی

ایکے خواہے کہ بلا جان راختر سے یا تضرع باشن ناشادان شوے کن تضرع را بر حق قدر ہاست اسے خوشا چہے کہ آن گریبان است آخر گریہ ماخسندہ است	جان خود را در تضرع آورے گر یہ کن تا سبے و جان خندان شوے وان بہا کا سنجاست زاریہ کجاست دی ہایون دل کہ آن بریان است مرد آخسربین مبارک بندہ است
--	--

رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دعا فرمودی بار خدا یا خالق من نیکو آفریدی
 خالق من نیکو کن و گفتی یا خدا یا تدرستی و عافیت و فرسے نیکو آرزاسنے وار

رباعی

ای آنکہ بر آرزو حاجات توئے	ہم قاضی و کانی المہات توئے
ستہ دل خویش را چہ گویم با تو	چون عالم ستروا لخصیات توئے

علیہ السلام فرمودہ کہ کسی کہ توفیق چار چیز باید از چار چیز محروم نہ کر دہی کہ توفیق دعا و سہد از اجابت و قبول آن محروم نہ سازند کسی را کہ توفیق توبہ و سہد از قبول توبہ نا امید نہ دانند کسی را کہ توفیق استغفار و سہد از آمرزش بی برہ نگذارند کسی را کہ توفیق شکر و سہد از خلعت فرید نعمت بے نصیب نہ سازند سید رضی الدین روح الشکر و سہد گوید کہ مصداق این مقال در قرآن مجید دار و چنانکہ در حق دعا این آریہ نازل شدہ کہ ادعویٰ استجب لکم یعنی از من بدعا و خواستہا و دعا سے شمارا اجابت کنم و حوائج شمارا مقضی گردانم پس ہر وقت یک توجہ اسے اندر شود این دعا خوشترست *

رباعی

ای خالق ہر بند و پستے	شش چیز عطا کن ز بستے
علم و عمل و فراخ دہستے	ایمان و امان و شدرستے

و در باب استغفار چنین وارد شدہ یعنی ہر آنکسی کہ عمل کند و بر نفس خود ظلم نہ روا د و بعد از ان از خدا سے تقاضے آمرزش خواہد حق سجا نہ را آمرزگار مہربان یابد و در شکر این آریہ نازل گشتہ یعنی شکر کنم لا یزید شکرتک یعنی تحقیق اگر شکر کنید ہر آئند زیادہ کنم شمارا از روستے نعمت و در باب توبہ

انما التوبۃ علی اللہ الایمانیہ

برحق سبحانہ بقتضاسے وعدہ او مگر از براسے کسی کسانیکہ از روسے جہالت
 و نادانے مرکب کار سے پیشوند و بزود سے توبہ کنند و از ان کار باز آئند
 پس ان جماعت اند کہ حق عز و علا توبہ ایشان را قبول میکند و بر حمت
 بر ایشان بازگردد و خدای عزوجل دانا است باقوال و افعال بندگان و حکیم در جمیع

رباعے

اشتر توئے بر دلم آگاہ توئے
 گر مورچہ دم زند اندر تک چاہ
 گمراہ منم بر ندہ راہ توئے
 و ز دم زدن سورچہ آگاہ توئے

اسیر المؤمنین علی علیہ السلام میفرماید ایمان خود را بصدقہ و ادن بر پاوارت
 و مالہما سے خود را بزرگوۃ او انموذون در امان آرید و مو جہا سے بلا از خوشن
 بدعا دفع کنید و فرمودہ کسیکہ یہ بلا سے سخت مبتلا باشد بدعا محتاج تر باشد
 از ان کسیکہ بالفعل بلا سے مبتلا نیست اما خوف بلا دارد یعنی کسیکہ در دنیا
 از بلا و محنت امین نیست پس باید کہ ہر چند کسی کہ گرفتار بلا نباشد از حق سبحانہ
 عافیت خواہد تا اورا در زمان آئندہ از بلا ہانگا بہار و شخصی شخصے گفت خدا
 ترا کرد ہے نماید دیگرے گفت این نفرین ست نہ دعا گفت چون گفت
 بخت آنکہ آدمے تا در قہد حیات ست از کرد ہا ت گزیرے نیست
 آورده اند کہ یکے لشہر عافی را گفت کہ مراد عاکن کہ عیال دارم و بیچ چیز از
 گفت در آن وقت کہ عیال ترا گوید کہ نان نیست و آب نیست و تو از ان
 عاجز باشی و دل تو از ان بدو آید تو در ان وقت مراد عاکن کہ دعا سے تو
 در ان وقت فاضل تر ہو و از دعا سے من * * * رباعے

اسے مجید بیکسان عالم رکس من بکیم وکے نزارم حسن تو	بیک بوکرت حبیب عالم از لطف نصیر یادین بیکس
--	---

فرمودہ نصیر علیہ السلام باید کہ ہرگز نگوید کہے از شما کہ ای بار خدا پناه
 نیجو اجم ہو از نشتند بیستیکہ بیچایس نیست کہ تعلق لغتہ نہ آشنہ باشد و لیکن
 ہر کہ خواہد از حق سبحانہ پناہ جوید باید کہ از قہنائیکہ آوسے را گمراہ سے از تہ پناہ خواہد
 زیرا کہ حق غر و علا در قرآن مجید میفرماید کہ بدانید کہ میان ست جز این نیست
 کہ ماہما سے شما و فرزند ان شافقتہ اند و معنی آید آنست کہ آدمی را گمراہ سازند
 و فتنہ دینت یعنی آزمائش ست و حق سبحانہ آزمائش میکند ماہما و فرزند ان
 بندگان خود را تا ظاہر گرد و کسیکہ در رزق او تا خوش ست و کسیکہ بقسمت او
 راضی ست و اگر چه حق سبحانہ و اناترست باحوال بندہ و محتاج آزمائش نیست
 اما این معاملہ از برای آنست کہ افعالیکہ بدان افعال بندہ باستیحق ثواب
 و عقاب سے شوند ظاہر گرد و در اہل محشر ہوید اشود کہ ہر کسے بگردار خود جزا
 یافتہ و اینکہ مال و فرزند آزمائش ست از برای آنکہ بعضے مردم پسران را
 دوست میدارند دختران را مکروہ شمارند و بعضے دیگر دوست دارند کہ مال
 ایشان نیادہ شود و بعضے دیگر خواہند کہ حال ایشان در کمال خوبی باشد
 و رخصتہ بمال ایشان راہ نیابد سید رضی الدین سلجی اشتر و وہ گوید کہ ابن نصیر
 از جملہ غرائب تفسیر ست کہ از ان حضرت منقول شدہ است و ہم از ان حضرت
 شخصے پرسید کہ خیر چیست فرمودند کہ خیر آن نیست کہ زیادہ شو و مال تو و فرزند
 تو و لیکن خیر آنست کہ زیادہ شو و علم تو و عمل تو و بزرگ گرد و علم تو ہر چند مردم

بجای

بہ نہایت رسند و عبادت پروردگار تو پس اگر نیک کنی خدای را سبحانہ
 بر تو فوق آن کار حمد گوئی و اگر بد کنی از خدا سے سبحانہ مغفرت جوئی و در دنیا
 هیچ چیز نباشد مگر از برای دو کس یکی آنکہ گناہ سے بسیار ازو سے سرزد ہوا
 پس آنکہ بتوبہ تدارک گناہان خود کند و آنکہ در خیرات مسارعت نماید و در
 تاخیر آن راضی نگردد و عملی کہ با تقوی سے بود اندک نباشد و چگونہ اندک باشد
 عملی کہ محل قبول رسد و راخبار آمدہ است کہ در زمان موسی علیہ السلام پنج
 سال باران نیاید و خلق بسیار قحط ہلاک شدند موسی علیہ السلام بانہی اسرار
 چند نوبت باستقاب بیرون رفت و اجابت نشد و بنی اسرائیل شہادت میکرد
 موسی علیہ السلام مناجات کرد و گفت ائی پر حکمت است کہ دعای بندگان
 مستجاب نیکروانی حق بل و علی و حے فرمود کہ اسے موسی سے چگونہ اجابت
 کتم دعای تو سے را کہ ابدان خود را بانوٹ معاصی آنودہ اند و زبان را بگند
 و روع و عنیت بخش کردہ و دستہا نیشا است کشیدہ و ہماخترانہ حرام کردہ بندہ

فرد

قائم نظر را سے مفتی بچید ساز
 ملا عشق باز سے باران چگونہ بارو
 ولی مارا بندہ است اگر سین انفاس اورا وسیلت دعا کرد ایند شمار ازین
 سخنے فرج و ہم گفت ائی چه نام دارو آن بندہ و صفت او چگونہ است خطا
 رسید کہ نام او بر رخ ست بندہ سیاہ ہست با جامہ کند و موسی سے جو لیدہ
 درو سے گرد آنودہ موسی علیہ السلام روز سے در صحرایمیکند شت آن شخص را
 بدید بشناخت پیش او رفت و گفت اسے بندہ خدا چه نام دار سے گفت

برخ موسیٰ علیہ السلام گفت ما ترا سے جویم گفت اسے کلیم خدا چہ حاجت
 داری گفت دعای کن باشد کہ حق سبحانہ تعالیٰ خلایق را ازین سختی باز رہاند
 گفت اسے کلیم خدا سے تو دور شو از میان تاسن با پروردگار خود سخن گویم
 موسیٰ علیہ السلام بربک طرف استاد اور سے موسیٰ آسمان کردو گفت
 مگر خزانہ تو خالی شدہ است یا بادیا مخالفت تو کردہ اند یا ابراز فرمان تو
 بیرون رفتہ است یا ترسیدی کہ فرصت عقوبت فوت شود یا جیل
 کردے بعقوبت بندگان خود ازین ہمہ منزہی روز سے بر بندگان بفرست

قطع

ابرو میرد و اسے ابر خطا پوش بہار	کہ بد یوان غسل نامہ سیاہ آمدہ ایم
لنگر سلم تو اسے کشتی توفیق کجاست	کہ درین بھر کرم عشق گناہ آمدہ ایم

در حال ابر بر آمد و باران بارید و در یک روز گویاہ بزا نور رسید موسیٰ علیہ السلام
 از غیرت متغیر شد جبرئیل نزل کردو گفت حضرت حق جل و علا و سحر فرمود
 کہ نیک بندہ است ما را این بندہ ولی درو سے یک عیب ست موسیٰ
 علیہ السلام گفت اکی چہ عیب دارد فرمود کہ نیم صبح را دوست سیدار و بابا بوج
 اندکی آرام میگردد سلطان محبت ما در ہر دل کہ سر بردہ غرت بر شدیہ چیز دران دل جانانی

نقطہ

است از ازل بچپان شان بکوش	بفریاد قانوائلی در خسروش
شب و روز دگر سودا و سوز	نذاشتند از آشفتگی شب ز روز
خسروش وحدت کسے نوش کرد	کہ دنیا و عقبے فراموش کرد

سن پیر خدایم نمیدانم کہ باسن چه خواہند کرد و خواہد جافظہ و نمینہ اشارتی کردہ

فرد

برابرست کہ و کاہ پیش حضرت مولی کے کہوہ بہشت کے بگاہ گیرو

یہ کہے بن ابی کثیر گوید کہ روایت است کہ داؤد علیہ السلام چون خواستے کہ

برگناہ خود نوچہ کردے ہفت روز بیچ نخوردے و گردن ان گاشتی پس صبح

آمدے و سلیمان را بفرمودے تا نذا کردے کہ ای خلق خدا ہر کہ خواہد کہ نوچہ

داؤد بشنو و بیاید پس آدمیان از شہر با و مرغان از آشپاہا و وحوش

و سباع از بیابانہا و کوہا و روے بدانجا آوردندے داؤد ابتدا کردی بہشتا

حق تعالی و خلق فریاد کردندے آنگاہ صفت بہشت و دوزخ بگفتی آنگاہ

نوحہ برگناہ خود بکردے تا خلق بسیار بردندے از خوف و ہراس آنگاہ

سلیمان بر سر او استادہ بودے گفتے یا پدر بس کن کہ خلق بسیار ہلاک

شدند و نذا کردندے تا جنازہا بیاوردندے و ہر سزدہ خود برگرفتندے

تا یک روز از چہل ہزار خلق کہ در مجلس بودندے ہزار مردہ بودند و اورا دو

کنیزک بود کہ در وقت خوف اورا فرو گرفتندے و نگاہ داشتندے

تا اعضاے او کہے لرزیدے از ہم جدا نشود **مہم شہنوی**

زیر گریان شاخ سبز و تر شود

کے برید سبزہ ذوق وصال

کے گلستان راز گوید با چمن

کے چارے کت شاید در دعا

زانکہ شمع از گریہ روشن تر شود

کے بچشد چشمہا ز آب زلال

کے بنفشہ عہد بند و باسن

کے درختے سرفشانہ در ہوا

بگفتند

برفشانہ گیسو: ایام بھار
کے گل از کیسہ بر آرد ز برون
رحمت کلمے تو سے تر دایہ است

کے شگوفہ استین پر نشار
کے فروز دلالہ رابخ ہجو خون
زار سے و گریہ عجب ہر مایہ است

یہ سچے بن ذکر یا علیہا السلام کو دک بود در بیت المقدس عبادت
کریں سے و چون کہ وکان اور ایاز سے خواندند سے گفتی مرا برای باز سے
یہ فریدہ دند چون پانزویہ سالہ شد بصر اشہد و از میان خلق بیرون رفت
یک روز پسرش از سنے او برفت و اورا دید پاسے در آب نہادہ و از
تشنگی ہلاک سے شد و میگفت بغزت تو کہ آب نخورم تا ندانم کہ جایی من
نزد تو چیست و چند ان گریہ بود کہ بر رو سے او گوشت نماندہ بود و دندان
پیدا آمدہ بود و و پارہ نمود بر رو سے خود نشانہ سے تا خلق نہ بیند
و اس سال ابن احوال در حکایات انبیا بسیار است

مشنوی

ترسد از وسے جن و انس و ہر کہ دید
ہر کہ او آگاہ تر رخ زرد تر

ہر کہ ترسید از حق و تقوی گزید
ہر کہ او بیدار تر پرورد تر

فرمود مرتضیٰ علی علیہ السلام کہ ہرگز مرا عملگین نساختہ است
ہیچ گناہی کہ بعد از ارتکاب آن آفت ز مہلت یافتہ ام کہ و و گناہ نگذرد
و از حق سبحانہ عافیت طلبم یعنی آدمی را باید کہ بواسطہ ارتکاب گناہ از
رحمت الہی نا امید نشود و دست در دامن توبہ و استغفار زند و بجا
و عبادت اشتغال نماید و تبصرع و زار سے از حضرت بار سے غراسمہ

در خواهد آورد آئینده از معاصی نگاهدار و عافیت از گناه گرامت کنند
 در حدیث دیگر هم در معنی چنین وارد شده است آن حضرت فرموده
 عجب دارم از کسیکه نا امید شود از رحمت خداستعجال و حال آنکه با او
 استغفار باشد یعنی کسیکه توفیق استغفار یافته باشد باید که نا امید نگردد

قطعه

ستایش مر خدا سے را کہ بر خلق	در لطفش کہ و بیگاہ باز ست
چو غنیر از در گمش نبود نیاهی	بر ان در خلق عالم را نیاز ست

نقل است از یحیی بن معاذ که سبب حالی از خوف ذوالجلال که
 بر او طارے شده بود خلق بسیار نزد او گرد آمده میگفت که آتش سوزانی
 از دست خود برداشتم و بر دل و جگر سوخته گذاشتم چون بدست خویش
 خود را سوختم یا سیدے این شکایت از که آموختم آه امروز روز جزا
 امروز روز رقابت است امروز روز قریا دست امروز روز بیداد است و
 ازین قبیل گفتگو میکرد تا اکثر مردم که برو جمع آمده بودند پیوسته گشتند
 و جامه های خود دریدند و چنین نقل کرده اند که در آن روز سه چهاره از
 مجلس او بدر بردند فرمود و امیر المؤمنین علی علیه السلام یعنی هر گناهی
 کند که دل او از آن بدر آید که از آن ندامت نماید آمرزیده می شود
 آن گناه اگر چه طلب آمرزش و استغفار از آن نکند

نمود

کفر را در وعاد وصل نماید عابود	خرین از شرم عصیان میگنزد ارد پیش در
--------------------------------	-------------------------------------

در حدیث